

خاطراتی از سردار شهید علیرضا نوری در گفت‌وگو با یکی از هم‌زمانش

# حتی دیدن نوری قلب آدم را صفامی داد



شهید علیرضا نوری (سمت راست)

■ غلامحسین بهبودی

شهید علیرضا نوری، قائم‌مقام لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) از جمله سرداران شهید عملیات کربلای ۵ بود که نهم بهمن ماه ۱۳۶۵ به شهادت رسید. شهید نوری یک دست‌ساز را در سال ۶۱ از دست داد و به گفته هم‌زمانش در طول دوران حضورش در جبهه‌ها، ۵۰ بار مجروحیت یافته بود. از تعبد و خلوص شهید نوری خاطرات بسیاری نقل شده است. یوسف آقایی از نیروهای سپاه راه‌آهن تهران که سابقه همکاری و هم‌زمی با شهید را دارد، در گفت‌وگو با ما خاطراتی را از این شهید بزرگوار تعریف کرد که تقدیم حضور تان می‌کنیم.

■ چهره نورانی

شهید نوری در اصل یکی از کارکنان راه‌آهن بود که به سپاه مأمور شده بود. زمان جنگ سپاه راه‌آهن از یگان‌های قوی و کارآمد به شمار می‌رفت. حاج علیرضا را برای اولین بار دور و بر سال ۶۳ در راه‌آهن تهران دیدم. محال بود او را یک بار ببینی و از یادت بسرد. بدون اغراق نورانیت از چهره‌اش می‌بارید من در جوانی روی اخلاص آدم‌ها حساسیت زیادی نشان می‌دادم. در عالم خودم به هر کسی اعتماد نمی‌کردم. اما مگر می‌شد کسی از نوری خوشش نیاید. بس که ماه و مخلص و متواضع بود. سمت و جایگاه و این چیزها اصلاً برایش مطرح نبود. اینکه طرف مقابلش سرباز است، پاسدار است، مردم عادی است یا یک فرمانده، برایش فرق نداشت. با همه گرم می‌گرفت و بسیار با تواضع برخورد می‌کرد. حتی دیدن این آدم صفایی داشت.

■ در سپاه می‌انام

یکی از خصوصیات اخلاقی شهید نوری بی‌انتنایی به پست و جایگاه بود. در مقاطع

مختلف خیلی پیش می‌آمد که به او سمتی پیشنهاد می‌شد. یادم است از نوری خواستند فرماندهی پایگاه ایسود را قبول کنند. ایوذر از پایگاه‌های شناخته‌شده تهران بود، اما قبول نکرد. یا در یک مقطع به ایشان ریاست کل راه‌آهن تهران پیشنهاد شد. گفت من کارمند راه‌آهن هستم و هر چه بگویند حرفی ندارم، اما خودم تمایل دارم در سپاه بمانم. لذا ایشان در سپاه ماند و سمتی به آن مهمی را قبول نکرد. گفتن این حرف‌ها الان راحت است، اما کافی است مقایسه کنیم نوری چه چیزی را رد کرد

و چه چیزی را نگه داشت. ریاست راه‌آهن یعنی یک جایگاه امن و کم‌درد. ماندن در سپاه یعنی شرکت در عملیات و رفتن در دل آتش. آدم‌هایی مثل علیرضا نوری اگر ذره‌ای ناخالصی داشتند، آن هم در آتش جنگ می‌سوخند و طلائی ناب باقی می‌ماند.

■ خاطره پیننگ پنگ

در سپاه راه‌آهن اوقات فراغت پیننگ پنگ بازی می‌کردیم. نوری یک دست‌ساز سال ۶۱ در جبهه از دست داده بود اما با دست دیگرش خیلی خوب بازی می‌کرد. پیننگ پنگ‌باز قدری بود. من هم

در بین بچه‌ها بازیکن قابل بودم. با نوری رقابت داشتم. بعضی‌ها طرفدار من بودند و بعضی‌ها طرفدار ایشان. گاهی که نوری از من می‌برد، بچه‌ها ک و راست (البته به شوخی) به ایشان می‌گفتند چون یک دست‌نداری فلانی بهت افاق کرد و به‌عمد باخت. نوری هم می‌خندید و جوابشان را می‌داد. شهید نوری آدم آرامی بود اما با بچه‌ها می‌جوید و شوخ طبع بود. یادم است تعریف می‌کرد موقع خدمتش در دوران طاعون یک افسر می‌گفت شنیدم فلان گروهی به سربازها فحش می‌دهد. بعد خود افسر فحش

رضا هوشیار در گفت‌وگو با «جوان» از اولین روزهای اسارت می‌گوید

## باورم شد که اسیرم

در همان اولین روزها با سربازهایی مواجه می‌شدم که آدم‌های خوبی بودند. بیشترشان از نیروی مردمی و جیش‌الشمعی بودند. اینها رفتاری متفاوت از بعضی‌ها داشتند. یک روز که می‌خواستیم از اتاق بیرون برویم، سرباز به ما گفت: وقتی بیرون فرتید به هیچ وجه اطراف

دو، سه شب که هوا خیلی سرد شد، عراقی‌ها یک پلاستیک بزرگ آوردند و همگی به صورت جمعی زیر آن پناه بردیم. جالب اینکه داخل پلاستیک بخار جمع می‌شد و مثل قطره باران روی مان می‌ریخت. پایین اتاق کنار نقشه‌ها یک قوطی برای رفع حاجت



گذاشته بودند. تصور کنید ۴۰ نفر در سرما و جای نمرک قوطی برای رفع نیازهایش داشت. گاهی این قوطی اُنقدر پر می‌شد که محتویاتش به زمین می‌ریخت و کف اتاق را خیس می‌کرد.

معمولاً یک نگهبان مسئول اسرا می‌شد و دیگر سربازها حق نداشتند در کارش دخالت کنند. گویا آن سرباز را از جمع اسرا دور نگه داشته بودند. ما حدود هفت نفر برای رفتن به دستشویی از اتاق خارج شدیم. بعد از اینکه همه کارشان تمام شد، به طرف اتاق



راه افتادیم. در راه ناگهان یک نفر داد زد: اولگ! آن موقع معنی اولگ را نمی‌دانستم. این را هم بگویم که عراقی‌ها در لهجه محلی‌شان حرفی مثل گاف که ظاهراً در عربی وجود ندارد را تلفظ می‌کنند. اولگ در لهجه عربی همان

«هی» در زبان فارسی است. تا صدای آن سرباز آمد، حتی نگهبان ما جاح‌خورد. گویا او هم از آن سربازان عقده‌ای می‌ترسید. سرباز دوباره اولگ را گفت و به من اشاره کرد. خودم را به نشنیدن زدم، اما ول کن نبود. با ایما و اشاره و هر چه به بلد بود

فهماند منظورش من هستم. در جمع حاضر من از همه اسرا کم سن‌تر بودم. ۱۶ سال بیشتر نداشتیم و انگار او هم از سن کم من لیش گرفته بود. به ناچار جلو رفتم. نمی‌دانستم چه می‌خواهد.

تازه اسیر شده بودیم و از رفتارهای دشمن خیلی سردنمی‌آوردیم. وقتی به طرف سرباز می‌رفتم فکر می‌کردم شاید می‌خواهد مثل بازجوها از انگیزه‌های آمدنم به جبهه بپرسد. به او رسیدم و از من خواست خبردار بایستم. محکمی به صورت زد. تا آن موقع از اسارت که چند روزی گذشته بود، سسلی نخورده بودم. اولین کتک باعث شد ناخودآگاه اشک از چشم‌هایم سرازیر شود. این یک سیلی ساده نبود. ضرب‌های بود که به من فهماند معنی واقعی اسارت یعنی چها! تا ۲۴ ساعت متوجه گذشت زمان نشدم. تا آن لحظه که چند روزی از اسارت می‌گذشت، نمی‌خواستم باور کنم که اسیر شده‌ام، ولی با این سیلی باورم شد که اسیر شده‌ام!

### یادکرد

یاد کردی از شهید علیرضا آزمایش در پنجم بهمن سالروز شهادتش

## فرمانده مجروح کربلای ۴ در کربلای ۵ آسمانی شد

■ احمد محمد تبریزی

غیرت و مردانگی سربازان امام خمینی از همان دوران نوجوانی در وجودشان مشهود بود و نهضت اسلامی حضرت امام آن را به اوچ رساند. این نوجوانان با درک و فهمی بالا از مسائل دینی و عقیدتی و از موضوعات سیاسی رشد کردند و با ورود به جبهه و با پیدا کردن همدیگر بیشتر به ساختن خودشان و قوی کردن ایمانشان پرداختند. درست شبیه شهید علیرضا آزمایش که از زمان تحصیل در مدرسه شروع به خودسازی کرد و وجودش را از آلودگی‌ها پاک کرد تا به یکی از مردان بزرگ جبهه‌ها تبدیل شود.

وقتی خبر دادند حاج علیرضا در کربلای ۵ شهید شده، یاد روزی افتادم که یکی از اقوام ایشان به شهادت رسیده بود و پیکرش را با قطار به راه‌آهن آورده بودند. آن چهره شهید را شست و صفایی داد. متأسفانه پیکر نوری را ندیدم، اما آرزو می‌کردم برای یک بار دیگر هم که شده آن چهره نورانی را ببینم. روزی که خبر شهادتش آمد هر کسی از او خاطره‌ای تعریف می‌کرد. یکی از بچه‌ها گفت یک بار سربازی مجروح که منحص بود وضع مالی خوبی ندارد از قطار اندیشمک پیاده شد. نوری دید سرباز اوضاع مالی خوبی ندارد، یکهو ساعتش را باز کرد و به دست سرباز انداخت. سرباز تا خواست حرفی بزند. نوری رفت و خودش را در میان جمعیت گم کرد. بخشندگی در ذات این آدم بود. آنقدر بخشنده بود که یک وقت دستش را به دوست داد و بار دیگر جانش را.

■ ساعت نوری

وقتی خبر دادند حاج علیرضا در کربلای ۵ شهید شده، یاد روزی افتادم که یکی از اقوام ایشان به شهادت رسیده بود و پیکرش را با قطار به راه‌آهن آورده بودند. آن چهره شهید را شست و صفایی داد. متأسفانه پیکر نوری را ندیدم، اما آرزو می‌کردم برای یک بار دیگر هم که شده آن چهره نورانی را ببینم. روزی که خبر شهادتش آمد هر کسی از او خاطره‌ای تعریف می‌کرد. یکی از بچه‌ها گفت یک بار سربازی مجروح که منحص بود وضع مالی خوبی ندارد از قطار اندیشمک پیاده شد. نوری دید سرباز اوضاع مالی خوبی ندارد، یکهو ساعتش را باز کرد و به دست سرباز انداخت. سرباز تا خواست حرفی بزند. نوری رفت و خودش را در میان جمعیت گم کرد. بخشندگی در ذات این آدم بود. آنقدر بخشنده بود که یک وقت دستش را به دوست داد و بار دیگر جانش را.



شهید علیرضا آزمایش در سال ۱۳۶۴ به عنوان معاون گردان حزب‌الله لشکر ۵ نصر خدمت خود را ادامه داد. در این مدت انجام کارهای فرهنگی در گردان زیر نظر ایشان بود. یک سال بعد در عملیات کربلای ۴ شرکت کرد و مجروح شد. چندین روز بعد عملیات بزرگ کربلای ۵ آغاز شد و علیرضا از اینکه در جمع رزمندگان و دوستانش حضور نداشت، احساس دلخوری می‌کرد. با تنی مجروح و با همان لباس‌های بیمارستان خود را به پادگان حمیدیه و سپس به خط مقدم عملیات رساند.

او به عنوان فرمانده گردان مسئولیت سنگینی را بر دوش خود احساس می‌کرد و از اینکه در جمع رزمندگان حضور ندارد احساس ناراحتی می‌کرد. اما در عملیات کربلای ۵ و در ۵ بهمن ۱۳۶۵ سرنوشت نهایی علیرضا رقم می‌خورد. یکی از هم‌زمان شهید، شهادت علیرضا را اینگونه توصیف می‌کند: «بعد از عملیات در سنگر نشستیم و همه اینکه چرا او شهید آرام بود. با بی‌سبی اطلاع دادند که باید گردان به عقب برگردد و خط را تحویل دهد. شهید علیرضا در سنگر نداشتیم و هم اینکه چرا او شهید شده است. لذا بلند شد که پیراهنش را مرتب کند. همین که ایستاد خمپاره‌ای در نزدیکی سنگر ما که سقف نداشت منفجر شد. پس از فورتنستن گرد و خاک دیدیم که او روی زمین افتاده و ترکش‌های زیادی به صورتش خورده است... ما همگی به خاطر شهادتش مبهوت شده بودیم.»

■

شهید علیرضا آزمایش در سال ۱۳۶۴ به عنوان معاون گردان حزب‌الله لشکر ۵ نصر خدمت خود را ادامه داد. در این مدت انجام کارهای فرهنگی در گردان زیر نظر ایشان بود. یک سال بعد در عملیات کربلای ۴ شرکت کرد و مجروح شد. چندین روز بعد عملیات بزرگ کربلای ۵ آغاز شد و علیرضا از اینکه در جمع رزمندگان و دوستانش حضور نداشت، احساس دلخوری می‌کرد. با تنی مجروح و با همان لباس‌های بیمارستان خود را به پادگان حمیدیه و سپس به خط مقدم عملیات رساند.

او به عنوان فرمانده گردان مسئولیت سنگینی را بر دوش خود احساس می‌کرد و از اینکه در جمع رزمندگان حضور ندارد احساس ناراحتی می‌کرد. اما در عملیات کربلای ۵ و در ۵ بهمن ۱۳۶۵ سرنوشت نهایی علیرضا رقم می‌خورد. یکی از هم‌زمان شهید، شهادت علیرضا را اینگونه توصیف می‌کند: «بعد از عملیات در سنگر نشستیم و همه اینکه چرا او شهید آرام بود. با بی‌سبی اطلاع دادند که باید گردان به عقب برگردد و خط را تحویل دهد. شهید علیرضا در سنگر نداشتیم و هم اینکه چرا او شهید شده است. لذا بلند شد که پیراهنش را مرتب کند. همین که ایستاد خمپاره‌ای در نزدیکی سنگر ما که سقف نداشت منفجر شد. پس از فورتنستن گرد و خاک دیدیم که او روی زمین افتاده و ترکش‌های زیادی به صورتش خورده است... ما همگی به خاطر شهادتش مبهوت شده بودیم.»

### جدول

۳	۱	۶
	۴	۷
	۲	۹
	۳	۸
	۸	۷
۱	۹	
	۷	۶
۶	۱	۴
	۱	

### جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند

### جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۵۵۷۴

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ب	ا	س	ن	ا	م	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب
ا	ب	ا	د	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب
ب	ا	ب	ا	د	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا
س	ا	ب	ا	د	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا
ا	ب	ا	د	ب	ا	ب	ا	د	ب	ا	ب	ا	د	ب
ب	ا	د	ب	ا	س	ا	ب	ا	د	ب	ا	س	ا	ب
د	ب	ا	س	ا	ب	ا	د	ب	ا	س	ا	ب	ا	د
ا	ب	ا	د	ب	ا	س	ا	ب	ا	د	ب	ا	س	ا
ب	ا	د	ب	ا	س	ا	ب	ا	د	ب	ا	س	ا	ب
ا	ب	ا	د	ب	ا	س	ا	ب	ا	د	ب	ا	س	ا
ب	ا	د	ب	ا	س	ا	ب	ا	د	ب	ا	س	ا	ب
ا	ب	ا	د	ب	ا	س	ا	ب	ا	د	ب	ا	س	ا
ب	ا	د	ب	ا	س	ا	ب	ا	د	ب	ا	س	ا	ب

طراحی: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۵۷۵

### از راست به چپ

- ۱- محافظ فلزی حاشیه جاده - از گل‌های آپارتمانی
- ۲- شهری که قبلاً ترشیز نامیده می‌شد - شکستش افتخار است
- ۳- شهر بی دفاع - امتحان - چهارشاخ خرمن بر باد ده - خط کش مهندسی
- ۴- سرزمینی تیم ملی کشتی فرنگی - موت - نوعی آچار
- ۵- گرگ عرب - باز شدن - نام قدیم مشکین شهر
- ۶- پیچ و خم - جراحی زیبایی
- ۷- چهره - از حروف مقطعه قرآن کریم
- ۸- یارو - از انجیل‌ها - از احزاب رژیم صهیونیستی
- ۹- طولانی‌ترین رشته کوه دنیا - باج و خراج
- ۱۰- کنایه از آدم خوش قدم است - کار سخت - کشور داکار
- ۱۱- نماز یک رکعتی - مجموعه مقالاتی که به یاد کسی یا رویدادی منتشر می‌شود - جواب مثبت
- ۱۲- دندان تیز درندگان - مذهب - دشمن فرشته
- ۱۳- پاروی قایقرانی - ابر - جامه دیدنی تهران - ناروای شرعی
- ۱۴- زیاده‌روی در مصرف - چرب‌زبان
- ۱۵- پرده‌پوشی از اسرار دیگران - توانایی انجام کار

### از بالا به پایین

- ۱- آخرین رئیس جمهور شوروی سابق - همسر زلیخا
- ۲- روش و طریقه - کارمند سفارتخانه که وظیفه‌ای خاص به عهده او محول است
- ۳- سخن صریح - اشاره - اشک - حرص و طمع
- ۴- درخت قابلیان - دندان نیش - طباب محکم
- ۵- زیرزمینی - حالت بین خواب و بیداری - باهوش
- ۶- کشور مظلوم خاورمیانه - نام قدیم فرانسه - مایه حیات - خانه انسان‌های نخستین
- ۷- طایفه کم حرف - بینی - سازنده بهشت ارم
- ۸- زیرکی - زی مایه فرهنگستان
- ۹- آزاده کربلا - جهان آفرینش - لقب شاهان مغول - بسوند شباهت
- ۱۰- پول فلزی - ضمیر انگلیسی - شماره و عدد - کیود چشم
- ۱۱- مژه - طبقه بندی - بی توجهی
- ۱۲- پدر ادیسون - نبی - ذره باردار - صنف و گونه
- ۱۳- دوستی - کلمه‌ای که دو بار در سوره حمد تکرار شده است - محافظ شخصی - آب بند
- ۱۴- درخشش - بزک
- ۱۵- باشگاه فوتبال هلندی - نوعی نوشابه گازدار